

(جزر و مد اسلام)

یکی از شعرای فارسی‌سرای زبردست قرن اخیر (بسمل) هندوستانی که شرح حالوی اکنون ما را معلوم نیست و همین قدر میدانیم تقریباً پنج سال است داعی حق را لبیک گفته . در آغاز جنگ بین المللی مسدس ترکیب بند غرائی در جزر و مد اسلام سروده که نظیر آن تا کنون دیده نشده است .

در این ترکیب بنده بالغ بر هزار بیت میشود تمام ترقیات و تنزلات مسلمانان را با فلسفه تاریخی آن بعالمیان گوشزد نموده و در هندوستان قبل از جنگ عمومی طبع و نشر شده است .

نسخه خطی این ترکیب بند ما را بدست افتاده و اینک برای اطلاع قارئین عظام و جنبش احساسات اسلامی و هم بنام عظمت زبان شیرین فارسی و آگاهی اهالی ایران بمقام و مرتبه ادبیات و زبان خود بتدریج در نمرات ارمغان طبع و نشر میشود . امید است ادبای انقلابی بدقت خواننده و اگر عبرت گرفتند با زبان و ادبیات فارسی بترك خصومت گویند .

«مد اسلام»

(ترکیب بند)

یادایمی که قلم تن بطوفان داده بود (۱) زورق (روما) بگرداب بلا افتاده بود
هم‌جهاز اهل جرمن برکنار - مآده بود (۲) تا کر یک از خود خبر گیر و بمرك مآده بو

(۱) روما دولت روم (۲) تا کر یک - کشور یونان

حسبنا الله گفته ما کشتی بر آب انداختیم
 حسبہ لله بحال این و آن پرداختیم
 یرتکال از بیم موجش بادبان خوابانده بود روس جنگی را سفاین در تلاطم مانده بود
 لطمه اش دنیای نو را در خفا بنشانده بود سیل او بر این کهن معموره طوفان رانده بود
 اندر آن موج حوادث آشنائی کرده ایم
 نیک میدانند خدا ما نا خدائی کرده ایم
 کشتی اطیش بود از جزرو مدش بیقرار بود (اسطول) (۱) فرانسازت موج لطمه خوار
 بود از بی لنگری (قابورجرمن) (۲) بی وقار بود خود (شخطوره) (۳) لادن ز صد جا عبیدار
 همت ما آن زمان (ربان) (۴) این واپور بود
 کانگیسی مر کب از آشوب وی مقهور بود
 در تلاطم دید تا از دور خلقی را نژند ازت موج کشته ششد رمانده در گرداب بند
 خوانده بسم الله مجریها و مرسیها بلند غیرت ما در میان لجه زورق در فکند
 بر سر مستغرقان پیش از نکه خود را رساند
 صد غریق بحر آفت را بساحل بر نشاند
 چون صبا بر بحر و برا کثر گذر ما کرده ایم در بلند و بیست و کوه و در سفر ما کرده ایم
 صد طریق نا سپرده بی سپر ما کرده ایم خانه ها آباد در هر بوم و بر ما کرده ایم
 آسیا بد سر بسر معمور از آثار ما
 بود (یورپ) (۵) نیز زیر سایه دیوار ما

« ۱ » جهاز جنگی « ۲ » کشتی « ۳ » کشتی کوچک « ۴ » ناخدا

« ۵ » اروپا :

گه بمغرب حکمت یونانیان آموختیم گه بمشرق از تجارت سیم وزر اندوختیم
 هر طردر گوی و برزن شمع علم افروختیم مصریان راداغ حسرت بر جگر ميسوختیم
 کار لایل (۱) را قلم زاینقصه رقصد بر بیان
 کاین (۲) را بالذرقم بر خویشتن زاین داستان
 در صناعه بود ما را دستگاه دوشجون بود فکر ما حریفان را بحرقت رهنمون
 ما بطبع کار کن گردیم ایجاد فنون ما بعقل بر هنر بودیم از یاران فزون
 خلق را پیش نظر سرمشق کار ما بسی است
 در نمایش گاه عالم یادگار ما بسی است
 بزم ما در بلخ بود و رزم ما در خاوران تاج ما در مصر بود و تخت ما در اصفهان
 بیل ما در هند بود و رخس مادر سیستان تیغ مادر سند بود و نیزه در مازندران
 دشت موسی گاه می لرزید از غوغای ما
 کوه آمد گاه سر میشود زیر پای ما
 شد ارسطو زنده جاوید از اعجاز ما شد فلاطون شاد از طبع فنون پرداز ما
 هیچکس در دهر در حکمت نبود انباز ما بر جهان روشن تر از روز است آری راز ما
 از دم خود صد چراغ مرده را بر کرده ایم
 (هومر) (۳) شیوا بیان را در سخن تر کرده ایم

« ۱ » نام مورخی است اروپائی که در « سنه ۱۸۸۸ » تاریخ اسلام
 را بانصاف نوشته « ۲ » ادوار کاین در « سنه ۱۷۶۴ » تاریخ زوال سلطنت
 رومیه الکبری را نوشته و اسامی بزرگان اسلام را عظمت یاد کرده
 « ۳ » شاعر مشهور یونان است که سقراط حکیم همیشه دیوان او را مطالعه میکرد .

گر نشد «صقلیه» «۱» زمانا موریس از که شد گر نشد «ویرس» «۲» زمانا بروز بریس از که شد
 گر نشد کاردمشق از ماچوز بریس از که شد گر نشد «غرناطه» «۳» از ما برهنر بریس از که شد
 از که شد اسکندریه در سگاه علم و فضل
 از که شد ایوان «دهلی» «۴» شهره بر میزان عدل

بر سر «اهرام مصری» «۵» نوبت ما میزدند قرعه روز بهی بر دولت ما میزدند
 در جهان حرف گرم از همت ما میزدند در شجاعت داستان از صوت ما میزدند
 گر چه شد از جور چرخ این روز بد ما را نصیب

لیک عالم یاد دارد قصه جنک صلیب

بود یورپ از بهار «سیونوسن» «۶» بی خبر وز چمن آرائی طبع «نیوطن» «۷» بی خبر
 وز نوابین طرز آسته لال «باکن» «۸» بی خبر وز نگارین طور تحریر «ادیسن» «۹» بی خبر
 بود یورپ اندران روزان بنادانی اسیر
 بود سیصد ساله ره زان عهد تا قرن کبیر

شمع تهذیب از چراغ بزم ما افروختند مخزن حکمت ز کنج علم ما اندوختند
 گر چه اکنون داغ حسرت بر دل ما سوختند خود بده انصاف آخر از کجا آموختند

« ۱ » جزیره ایست در بحر الروم و فعلا در تصرف ایتالیا « ۲ »
 جزیره ایست در بحر الروم « ۳ » نهری است « ۴ » شهریت معروف در
 هندوستان « ۵ » عمارات فراغه است در مصر که بعظمت معروف است
 « ۶ » تمدن و تربیت « ۷ » حکیم ریاضی دانی است در اروپا معروف
 « ۸ » نام حکیمی است « ۹ » نام انشا بردازی است :

در اروپا « وایطی » « ۱ » طرز رجز از ما ببرد
 « روزز و لونارو » « ۲ » از مافن الجبرا ببرد
 آن زمان کردیم بنیان شریعت استوار بود در لهو و لعب افتاده خلق از هر کفزار
 داده در حرص و هوا از کف عنان اختیار بود بست افتاده هر ملت ز اوج اعتبار
 طاعت ایزد بدوش روزگاران بار بود
 طبع عالم از هجوم معصیت بیمار بود
 راهب از تقلید « بابا » « ۳ » رزچه نشناخته پیروان دین عیسی را بچه انداخته
 قبله آمال خود تصویر مریم ساخته در قمار حب دنیا دین و ایمان باخته
 از طریق راستی افتاده هر « بطریق » « ۴ » دور
 وز شعاع آفتاب صدق چشمش گشته کور
 خوار از کردار بد گردیده نسل انبیا ساخته از سر بدر اندیشه روز جزا
 کرده دور از چهره خود برده شرم و حیا سر نهاده در معاصی از ره حرص و هوا
 مشرب خود کرده کاهن شیوه شرب الیهود
 زانکه از تورات موسی در دلش حرمت نبود
 غیرت نمرود گشته امپراطور زمان ظلم و طغیان را رسانیده باوج آسمان
 فی بشرع موسوی مایل کس از پیرو جوان نبی سوی قانون مؤمن ملتفت خلق جهان
 در لگد کوب حوادث عالمی یا مال بود
 بر جهان باب رسالت بسته ششصد سال بود

« ۱ » اول کسی است که طریق رجز خوانی عرب را با انگلیسی ترجمه
 نمود « ۲ » دو حکیم ریاضی داند که علم جبر را اول بفرانسه ترجمه کردند
 « ۳ » پاپ اعظم مسیحیان « ۴ » کشیش عیسوی

هیچکس جویای حکمت در همه یونان نبود هیچکس بایند یوسف در همه کنعان نبود
هیچکس زابنای ژرمن صاحب عرفان نبود هیچکس از اهل لندن غم خور انسان نبود
خود عرب جز تلخکامی بهره دیگر نداشت

فاش میگویم جز آب شور در ساغر نداشت

طبعها نا آشنا از کسب و ایجاد هنر از فلاح بی نصیب و از تجارت بیخبر
چون بهائم یکسرافتاده میان خواب و خور نی بحکمت نامدار و نی زصنعت بهره ور
جز ستمکاری و خو خواری دیگر آیین نبود

هیچکس در اقیانوس حکم شرع و دین نبود

آتش کین اربنجد از غصه می افروختند تا بخور از گرمی آن خشک و تر میسوختند
جز سله حشوری دیگر حرفی نمی آموختند حاصلی غیر از زیانکاری نمی اندوختند
از جدل بر عرب زیر و زبر میساختند

آن کهن ویرانه را ویرانه تر میساختند

« بقیه دارد »

حکمت

از شبلی ، پرسیدند که نشانه کریمان کدام است و علامت

لثیمان چیست :

گفت : قاعده کریم آن است که زود آشنا شود و دیر بیگانه چون

ظرف سلیمین که دیر بشکند و زود باصلاح آید .